

توطئه و توطئه انگاری در پارلمان افغانستان

از قدیم گفته اند که بار کج به منزل نمیرسد! اگر تصور من از رویدادهای چند سال اخیر در مورد کشور ما افغانستان درست باشد در قید احتیاط باورمندم که گردهمایی بن و کنفرانس های بعدی در آن راستا، نه خوب سازماندهی شده بودند و نه تیوری های حاکم در آن نشست ها مناسب حال و احوال ما بودند.

مهمترین آن اشتباهات از همان گام اول التباس موضع و مقام کشوری کوچک با ساختار قبیله ای، اقتصاد فلاحتی و فرهنگ سنتی، با سوخت و ساخت ابر قدرتی به شدت صنعتی و پیشرفته می باشد.

آن ابر قدرت که بعد از سانحه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیویارک، حکومت بی بند و بار طالبها را سقوط داده بود با آوردن دموکراسی از بالا، پیاده کردن مو به موی نورمهای قانون اساسی ایالات محته، نظام بازار آزاد و میدان دادن به یک دموکراسی نا منطبق با شرایط وطنی ما، مرتکب خطایی شد که در تاریخ روابط دیپلوماسی آن مملکت سابقه نداشت.

از آن تاریخ به بعد، روز تا روز تباین بین آن طراحی خام و حوادث ناشی از آن، آشکارتر شد ایالات محتهء امریکا در گام نخست از بیم شعله ور شدن مجدد جنگهای میان قومی و ایجاد یک سیستم امریکایی - افغانی! بر آن شد تا حکومتی مرکب از نخبگان نیروهای سنتی و شهری و سرکرده های قومی و تنظیمی دست و پا کند و عناصری را کنار یکدیگر بنشانند که خصم خونی همدیگر بودند. امریکایی ها به فکر تاسیس یک حکومت مدرن و فراگیر در افغانستان بودند بنابر آن عادتاً چشم شان به ظاهر سازی های دموکراتیک بود و با عجلهء فراوان کوشیدند مهر تائید مجامع جهانی از جمله شورای امنیت را بدست آورند، در حالیکه در اصل تمام مهره هایی که برای چنان منظوری گردآورده شده بودند اکثراً مشارکت ستیز و امنیت گریز بودند، همان واقعیتی که سرشتی جامعهء ما بود و درک دقیق آن شاه کلید مفتاح باب جامعهء ما می باشد. بر روی چنان مبادی و مبنایی ادارهء موقت و حکومت عبوری درست شد. حامد کرزی بعد از انتخابات ریاست جمهوری برای ادارهء کشور برگزیده شد.

با توجه به درجه نفوذ بالنسبه بالای نهاد سلطنت در بین قبایل و عشایر روستانشین، نماینده و نماد آن قدرت، محمدظاهر پادشاه سابق را به افتخار لقب اعزازی «بابای ملت» نایل کردند که در بین موافقتش امیدواری و در بین مخالفینش یأس و ناامیدی ایجاد کرد. به همه حال بعد از مدتی فهمیده شد که آن عنوان اعزازی! نیز به کلاه گشادی می ماند که بر سر پیرمرد گذاشته بودند!

سپس مسوده قانون اساسی را به نظرپرسی صاحب نظران گذاشتند. سپیتر انتخابات پارلمانی و انتخاب ریاست جمهوری برگزار شد که در حقیقت همان «چهار کلاه های بن!» به عنوان رییس جمهور و وکلای پارلمان بالا کشده شدند.

به دنبال آن، کنفرانس هایی برای تزریق خون تازه به تن بیمار وطن ما و دادن وام به افغانستان مفلس و بحران زنده، در شماری از شهرهای اروپا و توکیو برگزار شد و دولت های ثروتمند شرکت کننده تعهد سپردند که میلیاردها دالر در اختیار دولت افغانستان بگذارند. اما پسانتر معلوم شد که مقامات حکومت افغانستان فقط قادراند از ۱۵٪ آن وجوه بهره برند. در صورتیکه ۸۵٪ آن در اختیار «انجوها» گذاشته شد که اسباب اعتراضات فراوانی را فراهم آورد. این شیوه به برخورد نیز نه تنها درد مردم را درمان نکرد بلکه موجب بروز مناقشات و درد سرهای بزرگی شد.

از سویی ارقام و اعداد درشتی که از سوی رسانه ها اعلام شده بود مردم را وسوسه کرده بود که در صورت توزیع آن مبالغ کلان، برای هر شهروند سهم قابل ملاحظه خواهد رسید. از سوی دیگر انجوها که در استفاده از آن پولها دست باز داشتند برای خود و کارمندان شان موجبی در سطح امریکا منظور کردند که بالنتیجه آن میلیاردهای باد آورده را باد برد! بدون اینکه دشواری های مبرم مردم فرودست را برطرف کرده باشد.

با اتخاذ چنان تدابیری وضع اقتصادی کماکان آشفته ماند. انجوها که چون «جوک ها!» برشاهرگ های مردم نشسته بودند، نه فقط خدمت قابلی انجام ندادند، بلکه به نوبت جیب های مملو از دالر های دریافتی را در کشورهای شان خالی میکردند و باز برای چپاول بر می گشتند.

به استثنای ترمیم دو سه شاهراه، کار سودمند دیگری انجام نشد. در عرصه قانونگذاری پارلمانی عرض وجود کرد که لبریز از جنگ سالارها، آدمکش های حرفه ای، جنرال های خون آشام دوره کمونیستی، فرقه گراهای نیمه فاشیست از تمام دسته ها و دسته های گذشته و حاضر بود. وکلای آن پارلمان رنگارنگ در مواردی بانگ واحد بر می آوردند. از جمله باری ادعا کردند که معاش ماهوار شان در قیاس با وزار خیلی کم است در صورتیکه ما از اعضای کابینه هیچ کم نداریم و حتی بهتر هستیم. اطلاعاً عرض می کنم که حقوق ماهوار وزرا (۱۲۰ هزار افغانی میباشد) در صورتیکه حقوق وکلای محترم فقط (۶۰ هزار افغانی است) و این مبلغ در مقایسه با معاش یک مامور میان رتبه، بیست برابر افزونتر می باشد. به این میگویند مردم دوستی و وطنپرستی! به این میگویند ضبط نفس و فداکاری در برابر رعیت بلا رسیده و بیکار و بی روزگار ما!

هنوز آتش این غایله خاموش نشده بود که آتشفشان دیگری در خانه ملت!! منفجر شد. «جبهه ملی» مرکب از افراط راست و افراط چپ تشکیل شد که طیف بزرگی از کهنه کارهای سیاست افغانستان را در بر میگرفت، از همان هایی که در ویران کردن شهر کابل و قتل عام مردم افشار، خوشحال مینه، چنداول، کارته ۳ نقش مستقیم داشتند و از مجموع ساکنان کابل ۶۰ هزار نفر را به کام مرگ فرستادند.

وقتیکه تلویزیونها مراسم اعدام صدام حسین و یارانش را نشان دادند تیر پشت آنها لرزید و از بیم حلق آویزشدن، آن جبهه ملی! نامشروع! و ناجایز! را تشکیل کردند و قانون معافیت شانرا از هرگونه پیگرد قضایی به تصویب رسانیدند.

در آن جبهه افزون بر سیاستبازهای کارگشته و باران دیده! اعم از معمم یا دستارپوش، شهزاده ابلهی بنام مصطفی ظاهر نیز گردن افراشت که تا حال هیچکس حتی پدرکلانش ظاهرشاه انگیزه او را از آن لغزش درک نکرده است. شاید در پی اغفال شیاطین باشد، یا اینکه خواب پادشاهی دیده و ریسمانش را رضامندانه به دم خر گره زده است.

به حکم قاعده ریاضی که نباید چند تا قلم پنسل را با چند تا زرافه و چند تا تخم مرغ در یک ردیف قرار داد و جمع نمود و از جمع اعداد و به نتیجه مطلوبی رسید با اطمینان خاطر میتوان پیشگویی کرد که بار اینها به منزل نمیرسد و خدا حقوق بنده هایش را نمی بخشد.

**خون ناحق دست از دامن قاتل پرنداشت
دیده باشی لکه های دامن قصاب را !!**

تازه ترین پرده این درامه پیچیده و مضحک مسأله اخراج مهاجرین افغانی از ایران میباشد که باز چاقوی وکلای تیزهوش و رند را دسته داد و کاسه و کوزه را برسر وزرای خارجه و مهاجرین شکستند، در صورتیکه ناآگاهانه در خط بازی های خاپناه همسایه ای عمل کردند که افغانستان را به چشم یک کلونی فرهنگی! می بیند و قلباً آرزو ندارد که در افغانستان (دولت و ملت) تشکیل شود و روند تاسیس یک دموکراسی متناسب به جامعه ما به ثمر برسد.

اخراج مهاجرین، یک توطئه دو بعدی است! پاکستان و ایران میکوشند که افغانستان را از دورن منفجر گردانند. آنها دقیقاً میدانند که تراکم و تجمع ملیونها بیکار در کشور جنگزده عواقب بسیار بدی به دنبال خواهد داشت.

این وزرای مهاجرین و خارجه نیستند که تصمیم به اخراج مهاجرین از ایران و پاکستان گرفته اند، بلکه زعامت دستارپوش ایران و رهبری کودتاگر پاکستان بر آن شده اند که مهاجرین بلا رسیده را به داخل افغانستان برانند. هم در پارلمان افغانستان و هم در حوزه جغرافیایی ما افراط راست و چپ ما همقسم شده اند تا نگذارند که مردم کشور ما سربلند کنند. آیا وجه شباهتی چشمگیر بین سیاستهای همسایه های ما و جبهه نیرنگ باز وجود ندارد؟

البته باید نماینده های شجاع، واقعبین و سلیم العقل چون ملالی جویا و داکتر رمضان بشردوست را ستود که موضع مردم را پله نکرده اند.